



تهیه و تنظیم:  
مهندس اکبر شیرزاده

# پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

## احتشام السلطنه



## احتشام السلطنه

تصویر مقابل، یکی از دولتمردان قاجاری ملبس به لباس ترمه ایرانی و مزین به نشان‌های درباری را نشان می‌دهد. سرآستین‌ها و یقه پیراهن سفید است، کمر بند زرین بر کمر دارد و کلاه قجری وی از پشم گوسفند تهیه شده است.

«میرزا محمودخان علاءمیر، احتشام السلطنه» فرزند محمد رحیم‌خان قاجار دولو سال ۱۲۷۹ در تهران به دنیا آمد.

پدرش محمدرحیم‌خان علاءالدوله در زمان ناصرالدین‌شاه حاکم آذربایجان بود و مادرش سلطان‌خانم دختر ملک ایرج میرزا پسر فتحعلی‌شاه قاجار بود.

در شش سالگی مادرش درگذشت و او از همین سن تحصیل را در دارالفنون آغاز کرد و به جز تحصیلات مقدماتی، صرف و نحو عربی و زبان فرانسه را هم در دارالفنون آموخت.

پس از پایان تحصیلات در سال ۱۲۹۷ قمری فرمانده ۶۰ نفر از غلامان نقاره‌خانه قزوین شد و سالیانه ۶۰۰ تومان حقوق برای وی تعیین گردید.

در سال ۱۲۹۸ چندماه برای دیدار پدر به آذربایجان رفته و در بازگشت به سرپرستی ۶۰ نفر از غلامان کشیک‌خانه در ملازمت انیس‌الدوله (همسر شاه) عازم کلاردشت شد. در سال ۱۳۰۴ قمری اردوی کشیک‌خانه

تحرکات بسیار انجام می‌داد. احتشام السلطنه در سال ۱۳۱۰ قمری به تهران احضار شد و تا سال ۱۳۱۲ قمری شغل ثابتی نداشت. در سال ۱۳۱۲ از طرف ناصرالدین‌شاه به عضویت هیئتی که برای تبریک سلطنت نیکلای دوم به روسیه رفتند عازم سن پترزبورگ گردید و پس از مراجعت در همین سال کنسول بغداد شد. اقامتش در این شهر دو سال و نیم به طول انجامید. از اقدامات وی در بغداد می‌توان به نصب در نقره رواق امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) اشاره کرد. این درها به دستور اتابک و تصویب شاه در اصفهان ساخته شد و با تشریفات شکوهمند به بغداد حمل شد و در رمضان سال ۱۳۱۳ قمری با حضور احتشام السلطنه نصب گردید.

اقدام دیگر وی مذاکراتی بود که با مقامات دولت عثمانی برای رفع اختلافات سرحدی به عمل آورد و چندین بار به اتفاق نمایندگان دولت عثمانی (مشیر پاشا، محمود سامی پاشا و عبدالقادر افندی) برای بازدید مرز ایران در حوالی کردستان به ارومیه عزیمت نمود و به پیشنهاد وی برای نمایندگان دولت عثمانی که حسن نیت ابراز داشتند از تهران نشان و حمایل ارسال گردید. او فلیکس فور آلمانی را که اجازه راه‌سازی از خانقین تا بغداد را از دولت عثمانی گرفته بود به تهران فرستاد تا امتیاز

را برای یک مراسم رسمی به شاهرود برد و به فرمان شاه ۲۰۰ تومان اضافه موجب برای وی منظور گردید. اوایل سال ۱۳۰۶ قمری از شاه، لقب «احتشام السلطنه» گرفت و به حکومت زنجان مأمور گردید. در آنجا عمارت حکومتی را به وضع جالبی تعمیر کرد و شاه فعالیت او را ستوده، عمارت مخروبه ملاحمد زنجانی را برای توسعه سازمان دیوان‌خانه و اقامتگاه شخصی حاکم به او بخشید.

احتشام السلطنه در این مأموریت با قدرت‌های محلی می‌جنگید و جهان‌شاه خان نیز با نفوذ و قدرتی که داشت در تهران و زنجان بر ضد او



بین روحانیون و عین‌الدوله تلاش کرد و میرزا نصراله خان مشیرالدوله وزیر خارجه را از تحریکات پنهانی که بر ضد دولت می‌کرد، منع نمود و برای حفظ امنیت مملکت و تحول آرام و تدریجی حکومت کوشید.

سال ۱۳۳۴ قمری جمعی از رجال مملکت برای مشورت در باب تأسیس عدالتخانه و نحوه تحول حکومت به باغشاه دعوت شدند، این مجلس در حضور شاه تشکیل شد.

امیر بهادر و چند نفر از رجال با تحول حکومت مخالف بودند و آن را موجب ضعف و انقراض سلطنت می‌دانستند.

وی در نشست معروف باغشاه در پاسخ سخن امیر بهادر که گفته بود: جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریان می‌باشید، نباید خرسندی دهید که پادشاهی از این خاندان بیرون رود، می‌گوید: «پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی و همدستی با توده است. امروز، دولت را خوشبختی روی داده که توده، خود در بند نیکی‌ها گردیده. ارج این را بدانید و با توده دست به هم داده و به بدی‌ها چاره کنید و دولت را دارای آبرو گردانید.» امیر بهادر رو به عین‌الدوله گفت: «احتشام السلطنه می‌خواهد توانایی شاه را از میان برد.» احتشام گفت: «من آرزو مند پادشاه و ولی‌النعمة خود را مانند امپراتور آلمان و انگلیس توانا بینم؛ لیکن شما می‌خواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید.

ناصرالملک قراقرز، گفته احتشام السلطنه را تأیید کرد ولی عقیده داشت: «حکومت ملی برای این مملکت بسیار زود است.»

در پایان این مجلس، مظفرالدین شاه دستور تنظیم قانون عدالتخانه را صادر کرد. اظهارات احتشام السلطنه او را مورد توجه آزادی‌خواهان قرار داد ولی ناراضی عین‌الدوله را به همراه داشت لذا برای جلوگیری از همراهی وی آزادی‌خواهان، به احتشام السلطنه که از ریشه اختلاف مرزی ایران و عثمانی مطلع بود مأموریت مرزی داد تا راهی ارومیه شود و مدت‌ها در مرز ایران و موصل و بغداد به مذاکره مشغول شود.

اضمحلال نهاد.

صنعت نساجی و پارچه بافی که یکی از شاهکارهای ایرانیان بود به حال خود رها شد و از سرمایه‌گذاری و پشتیبانی دولتمردان بی‌بهره بود در حالی که پارچه‌های حریر و ترمه و زربفت تولید ایران، خریداران خارجی به خصوص اروپایی داشت؛ انگلیس و روسیه از تولید این نوع پارچه‌های فاخر و ارزشمند عاجز بودند و به تولید این نوع پارچه که زحمات بسیاری داشت، تن نمی‌دادند و فقط به تولید پارچه‌های پشمی گاباردین و فاستونی‌های ساده می‌پرداختند که بعضی از حکام ایرانی آن را می‌خریدند.

پارچه‌های نفیس ایرانی که در اصفهان، کاشان، شوشتر و یزد تولید می‌شد به قدری زیبا، جذاب و تحسین برانگیز بود که بینندگان را مسحور خود می‌کرد اما به دلیل عدم حمایت دولت، اغلب صنعتگران برای ادامه کار در تنگنا قرار داشتند و صرفاً با اتکا به همت و پشتکار خود به تولید انواع پارچه ادامه می‌دادند.

یکی دیگر از صنایع قابل تأمل آن زمان، کشاورزی بود که بهترین نوع پنبه کاشت و برداشت می‌شد و در صنعت نساجی برای تولید پارچه‌های قلمکار و چیت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

احتشام السلطنه در سال ۱۳۱۸ قمری به پیشنهاد اتابک و تصویب شاه به سمت وزیر مختار ایران در برلن منصوب و راهی آلمان شد. در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا در سال ۱۳۲۰ قمری که به آلمان رفت؛ احتشام السلطنه از برلن تا مرز آلمان به استقبال شاه شتافت و موجبات پذیرایی و استقبال شاهانه دولت آلمان را برای او فراهم آورد.

در سفر سوم شاه، احتشام السلطنه مأمور بازگشت به ایران شد و در سال ۱۳۱۳ قمری به تهران آمد درست زمانی که صحبت از عدالتخانه مطرح بود.

احتشام السلطنه به مناسبت موقعیت خانوادگی و شخصیت و بی‌طرفی خود برای سازش

راه‌سازی تهران به خانیقین را هم بگیرد. احتشام السلطنه در مأموریت بغداد با علمای شیعه، حسن سلوک بسیار داشت و به همین مناسبت جامعه روحانی شیعه حامی او بودند. در واقعه ترور ناصرالدین شاه، احتشام السلطنه که از این پیشامد سخت متأثر بود در بغداد، نجف و کربلا عزاداری‌های پرشکوهی برپا کرد و تمام مأموران عالی‌مقام عثمانی و روحانیون اهل تسنن هم در آن شرکت کردند. اتابک به مناسبت اقامه عزاداری‌های مفصل و دلسوزانه از احتشام السلطنه قدردانی نمود. در سال ۱۳۱۴ قمری عازم سن پترزبورگ شد ولی ارفع‌الدوله (میرزا رضاخان) وزیر مختار که وجود او را معارض مقام خود دید به وسیله حاج محسن خان مشیرالدوله-وزیر خارجه- بهانه‌ای برای بازگشت وی به ایران به وجود آورد لذا احتشام السلطنه به تهران احضار و به سمت مدیر کل وزارت خارجه تعیین گردید. در سال ۱۳۱۶ قمری احتشام السلطنه به حکومت کردستان منصوب شد.

در این سفر اقدامات خود را برای اختلافات سرحدی دنبال کرد و چون مردی سختگیر و با کفایت بود در رفع نا امنی‌هایی که پس از ترور ناصرالدین شاه ایجاد شده بود، موفقیت‌هایی حاصل کرد به طوری که از طرف مظفرالدین شاه یک شمشیر مرصع به او اهدا گردید.

در این زمان که کشورهای اروپایی با سرعت به سوی پیشرفت و توسعه صنعتی حرکت می‌کردند و با اختراعات خود، برتری خویش را به جهانیان نشان می‌دادند، حکام و مردمان ایران به فکر چشم و همچشمی و له کردن رقیبان خود بودند و به مسائل مملکتی و پیشرفت کشور هیچ اهمیتی نمی‌دادند. آن زمان صنعت نساجی و پارچه‌بافی ایران تقریباً خودکفا بود و این امکان وجود داشت که صنعتگران با همت و پشتکار بیشتر، خود را از یوغ انگلیس و روس نجات دهند اما با اقدامات برخی متظاهرين و بيکار کردن کارگران ایرانی، صنعت نساجی به جای پیشرفت رو به

پس از استعفای عین‌الدوله و صدور فرمان مشروطه و انجام انتخابات تهران، احتشام السلطنه به وکالت صنف اعیان و مالکان عمده انتخاب شد ولی او گرفتار مأموریت سرحدی بود. همین که اتابک به ایران برگشت، احتشام السلطنه را به تهران خواست اما زمانی به پایتخت رسید که اتابک به قتل رسیده بود و محیط رعب و وحشت در تهران حکمفرما بود. صنیع‌الدوله هم از بیم جان خود از ریاست مجلس کنار رفت.

به محض ورود احتشام السلطنه، گروهی از نمایندگان به منزلش رفته، وی را به مجلس آوردند و با اکثریت کامل به ریاست مجلس انتخاب کردند.

ماجرایوانی که به نام مشروطه در انجمن‌های ملی به تحریک و آشوب می‌پرداختند در این زمان جسورتر شدند و روز به روز بر آشفتگی اوضاع و تیره شدن روابط میان شاه و مجلس دامن می‌زدند.

احتشام السلطنه که آزادی‌خواهی معتدل بود و ریشه اختلاف بین شاه و مجلس را به خوبی می‌دانست؛ درصدد حل این مشکل برآمد. در آغاز کار هیئت وزیران و سپس شاه را مجلس آورد و بر آن داشت که در وفاداری به قانون اساسی سوگند یاد کنند. سپس با تندروهای مجلس ملایمت کرد و به جلب دوستی با آنان کوشید ولی در این راه موفق نشد چون تندروها نقشه‌هایی در سر داشتند که مغایر با صلح و سازش بود!

احتشام السلطنه تصمیم گرفت مانع فعالیت‌های غیرقانونی و نامشروع انجمن‌ها ملی و هتاک‌خطیبان و نویسندگان مشروطه شود و به همین مناسبت از حرکات نابخردانه عمال استبداد جلوگیری کند چنان که وقتی پس از حادثه توپخانه و برکناری ناصرالملک، عضدالملک از طرف شاه پیامی تهدیدآمیز برای مجلس آورد؛ احتشام السلطنه با تدعی گفت: «ما برای این گونه کارها اینجا ننشسته‌ام. آنچه می‌پرسیم این است که تکلیف ما نسبت به کسی که با بهترین اصول به کلام‌اله

مجید سوگند یاد کرده و پیمان خود را شکسته، چیست؟»

در سال ۱۳۲۵ قمری، انجمن‌ها از مجلس اجازه تشکیل نظام خواستند و تهدید کردند که اگر خواسته آنان تصویب نشود خود اقدام خواهند نمود.

تندروهای مجلس به خصوص تقی‌زاده به قبول این پیشنهاد اصرار و شتاب داشت اما نمایندگان معتدل و بی‌غرض مخالف بودند از جمله حاج امام جمعه خوئی و سید عبدالحسین شهبهانی که گفتند: «انجمن‌ها و مردم باید مطیع مردم باشند. قشون برای جنگ با خارجی است که مسئولیت آن برعهده دولت می‌باشد.» احتشام السلطنه نیز مخالفت کرده و معتقد بود برای تشریفات و گارد مجلس ۲۰۰ نفر کافی است.

وی سپس با سران انجمن‌ها گفت‌وگو کرد. آنان به نداشتن امنیت متعذر شدند لذا احتشام السلطنه، مظفرالسلطنه-وزیر جنگ- را خواست و در حضور جمعی از روسای انجمن‌ها او را برای حفظ امنیت انجمن‌ها متعهد کرد ولی انجمنیان آرام ننشستند و احتشام السلطنه را به سازش با شاه متهم کردند و تندروها به خصوص تقی‌زاده و نواب به تحریکاتی بر ضد وی پرداختند.

احتشام السلطنه چنین عقیده داشت که سازش با شاه امکان دارد و به نفع مجلس است و می‌گفت: «اگر شاه سازش نکند اولین کسی هستم که با او مخالفت خواهم کرد و آخرین حرف را به وی خواهم گفت.» اما تندروها از تحریکات خود دست بر نمی‌داشتند و او را مخالفت مشروطه می‌دانستند.

انجمن آذربایجان چندین بار احتشام السلطنه را تهدید به قتل کرد در حالی که احتشام السلطنه این تحریکات را خیانت به استقلال مملکت می‌دانست و به صراحت در مجلس، تقی‌زاده را خیانتکار خواند. در این اوقات که مخالفت تندروها با احتشام السلطنه به اوج شدت رسیده بود، بین سردار اسعدالدوله و جهان‌شاه خان نیز پیرامون منافع محلی و املاک طارم اختلافی

به وجود آمده بود. ایل لاغرو و افشار هم از عدلیه، حکمی برای خلع ید جهان‌شاه‌خان از قسمتی از املاکش گرفته و با فشار مجلس و مأموران عدلیه برای اجرای حکم رفته بودند. جهان‌شاه‌خان به تهران آمد و یک قالیچه، سه هزار تومان پول و دو خروار روغن برای احتشام السلطنه فرستاد و از او برای جلوگیری از اجرای حکم کمک خواست ولی احتشام السلطنه قبول نکرد. جهان‌شاه‌خان پول، قالیچه و روغن را به وسیله رئیس‌السادات زنجانی برای سیدعبداله فرستاد و او به مخبرالدوله-حاکم زنجان- تلگراف کرده و فتوا داد که املاک مورد حکم، ملک جهان‌شاه خان است و حکم عدلیه صحیح نیست. مخبرالدوله هم که مردی ملایم و ضعیف بود از احتشام السلطنه کسب تکلیف کرد، احتشام السلطنه تلگراف سختی به او فرستاد و در آن به سیدعبداله توهین نمود و دستور اجرای حکم را داد.

این پیشامدها، سیدعبداله را علیه احتشام السلطنه برانگیخت و در مخالفت با احتشام السلطنه، تندروهای مجلس را همراهی کرد. در سال ۱۳۲۵ قمری اختلاف شدیدتر شد و احتشام السلطنه که مردی سختگیر و تندخو بود دستور داد از ورود کالسکه سیدعبداله به صحن بهارستان جلوگیری شود و در مجلس به او نسبت رشوه‌خواری داد و موضوع روغن، پول و قالیچه جهان‌شاه‌خان را عنوان کرد.

جمعی از نمایندگان بر آن شدند که میان این دو را التیام دهند ولی غرور و تندخویی احتشام السلطنه و قدرت طلبی سیدعبداله مانع هرگونه التیام بود و به دستور بهاء‌الواعظین، ملک‌المکملین و چند واعظ دیگر، احتشام السلطنه را بر منابر تکفیر کردند.

تندروهای مجلس را نقشه‌های انقلابی در سر داشتند وجود احتشام السلطنه را مانع فعالیت‌های خود می‌دانستند لذا دستور قتل وی را داد و سید عبدالله برای احتشام السلطنه پیغام فرستاد که: «از ریاست مجلس استعفا بده وگرنه مجبور به استعفایت خواهم کرد.»



در قصر سلطنتی کرملین منزل کردیم. فردای روز ورود به آن شهر قدیمی به حضور گراندوک سرز؛ عموی امپراتور، بار یافتیم.

گراندوک، مرد بسیار متکبری بود و در موقع شرفیابی فقط با من صحبت کرد. اولین سخن گراندوک با من این بود که «چند روز دیگر وارد سرحد ایران می شوید و خوشی ایام توقف در روسیه را به خاطر خواهید آورد... اظهارات گراندوک مثل خنجر بی به دل من نشست. یقین کردم که قصد اهانت دارد. در جوابش گفتم: راست است چند روز دیگر وارد سرحد ایران می شویم و رفع خستگی این مسافرت را خواهیم کرد. در داخل خاک ایران اگر چه اسباب آسایش به طرز فرنگ موجود نیست، ولی در عوض، یک نوع سادگی مطبوع و صداقتی که با آن عادت کرده ایم، در دهات، روستاها و شهرهای کشور متبوع ما وجود دارد. دوک متوجه شد که سخنانش بی موقع بوده و موجب رنجش ما شده است؛ علی رغم غرور و تکبر ذاتی خود، ناچار از اظهار خصوصیت و علاقه به ایران و مردم آن گردید؛ سعی کرد سخن نسنجیده خود را جبران کند.»

وی در رد گفته های تحقیر آمیز یکی از بیگانگان که اهالی ایران را وحشی و لایق هر نوع تحقیر می داند، می نویسد: «من که نیمی از عمر شصت ساله خود را در خارج از ایران و در اروپا طی کرده ام و این بیست سال عمر نیمه دوم، دوران رشد و درک من بوده است، بدون کم ترین تعصبی شهادت می دهم که اکثریت مردم عامی و بی سواد ایران از حیث اخلاق و تربیت و خلیات و صفات عالیه انسانی، حتی با افراد و طبقات حاکمه و ممتاز سرزمین های متمدن فرنگ قابل مقایسه نیستند و تهمت وحشی گری اگر تعریف تربیت و اخلاق، محدود به تمدن طلایی که مردم اروپا در یکی دو قرن اخیر با غارت موزیانه ثروت و هستی مردم سرزمین های آسیا و آفریقا و امریکا به چنگ آوردند، نباشد در حقیقت توحش و درنده خویی صفات، قابل تعریف و مختص عمومی خود ایشان است.»

و اعصاب خود مسلط شود. در عین روشنفکری و آزادی خواهی به سنن و آداب مذهبی و ملی احترام می گذاشت.

در سیاست میانه رو و معتدل بود و رابطه ای با انگلیس و روس نداشت. اگرچه معتقد به تحول تدریجی شیوه حکومت و شالوده اجتماع ایران بود اما انقلابی محسوب نمی شد. با آن که متجدد بود از نابسامانی ها، بی بند و باری ها و آلودگی های اخلاقی که به نام تمدن و تجدد بر کشور مستولی شده، سخت ناراضی بود و در زندگی خود از تجدد مفسده خیز را راه نمی داد. در سال های اوایل سلطنت مظفرالدین شاه که در تهران بود برای ترویج معارف و افتتاح مدارس می کوشید ولی بعضی از معاصرانش معتقد بودند که از این کوشش، بیشتر کسب وجهه ملی خویش را منظور داشته و زندگی منزوی و آرام دوره پایانی عمرش نشان می دهد از هنگامی که به ایران بازگشت، تهور، تندی و صراحت لهجه اش کاهش یافته و به محافظه کاری و مصلحت اندیشی تبدیل شده بود.

از آثار فکری و قلمی او یک کتاب بر جا مانده به خط خود در دوره بیکاری در برلن نوشته و شامل شجره نامه خانوادگی اوست و در عین حال گوشه هایی از حوادث اواخر دوره ناصرالدین شاه را تا حوادث زمان جنگ جهانی اول نشان می دهد و در این زمینه حاوی اطلاعات مفیدی است و میزان معلومات فارسی و شیوه نویسندگی او را هم که در حدی متوسط قرار دارد؛ حکایت می نماید.

وی چند کتاب دیگر درباره حوادث کلی و اعمال و اغراض رجال زمان خود نوشته بود ولی چند سال پیش از مرگ آنها را سوزاند و معتقد بود این آثار بعد از وی فرزندان را دچار مزاحمت اشخاص خواهد کرد.

یکی از ویژگی های برجسته احتشام، غیرت ایرانی و تعصب به فرهنگ ملی اش است. برای مثال در مورد گفت و گوی با گراندوک، عموی امپراتور روسیه می نویسد: «هنگام مراجعت از پترزبورگ، در شهر معروف مسکو،

شخصاً هم وی را تکفیر نمود و نسبت بی دینی به احتشام السلطنه داد. سرانجام احتشام السلطنه در برابر تحریکات شدید سیدعبداله و فتنه انگیزی های تندروهای مجلس نتوانست مقاومت کند و استعفا داد.

استعفانامه او به وسیله وثوق الدوله در جلسه علنی مجلس خوانده شد و با کوشش تندروهای مجلس، ممتازالدوله به ریاست برگزیده شد. احتشام السلطنه پس از استعفا از طرف شاه به وزیرمختاری ایران در لندن منصوب شد و به اروپا رفت ولی سفارت انگلیس و عمال ایران آن دولت گزارش هایی بر علیه او دادند لذا دولت انگلیس عذرش را خواست. از طرف شاه به سن پترزبورگ و سپس بروکسل نزد علاءالدوله برادر خود رفت و پس از سه ماه بار دیگر وزیرمختار برلن شد. وی در دوره سوم از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد ولی چون خاطرات خوشی از مجلس نداشت، در آنجا حاضر نشد.

در سال ۱۳۳۹ سفیر کبیر ایران در استانبول شد و از برلن به استانبول رفت و این درست مقارن با جنگ جهانی اول بود.

احتشام السلطنه در سال ۱۳۰۲ به ایران آمد. در سال ۱۳۰۵ شش ماه وزیر کشور در کابینه مستوفی الممالک بود. پس از آن چندی در کمیسیون معارف فعالیت کرد و مدتی ریاست این کمیسیون را بر عهده داشت. وی سرانجام در سال ۱۳۱۴ در سن ۷۳ سالگی درگذشت و در باغچه علیجان در مجاورت حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دفن شد.

احتشام السلطنه مقدمات عربی را می دانست، زبان فرانسه، آلمانی و ترکی را به خوبی صحبت می کرد و در حقوق و در تاریخ اجتماعی کشورهای آلمان و عثمانی مطالعات مختصری داشت.

او مردی مصمم، بی پروا، مغرور و صریح اللهجه بود. نسبت آلودگی و انحراف به وی نداده اند و به جز سرمایه موروثی پدر، چیزی نداشت. در برخوردها مودب اما بی حوصله و تندخو بود و هنگام تندخویی به سختی می توانست بر اراده